

بی‌نمایا

شماره مسلسل ۱۱۶

سال دهم

اسفندماه ۱۳۳۶

شماره دوازدهم

تقی زاده

هر ملت و مملکتی دارای بنیانهاست (Institutions) ، و در زندگانی هر قومی اتفاق می‌افتد که يك شخص یا چند شخص در عصری از اعصار جزء بنیانهای آن قوم میشوند . در این عصر از برای ما ایرانیان دو نفر را میتوان از جمله بنیانهای ملت محسوب داشت ، یکی مرحوم قزوینی بود و دیگری جناب آقای تقی زاده است . ولی بنیان را با «جناب» و «آقا» ممتاز نمی‌توان ساخت و بی‌شک تقی زاده از آن بزرگتر است که او را بتوان باجناب و آقا عنوان و اعتباری بخشید .

در انگلستان در قرن هجدهم میلادی مرد بزرگ معروفی بنام دکتر ساموئل جانسن بود که از بنیانهای قوم انگلیسی محسوب میشد ، و شخصی بنام جمیز بازول از اهل اسکاتلند که باوی معاشر و همجلس بود کتابی در باب زندگانی او نوشته است تحت عنوان Life of Samuel Johnson که تفصیل مذاکرات خودش و دیگران را با جانسن و عبارات برگزیده و حکایات شیرین و آراء بدیعی را که از دکتر شنیده است در آن جمع کرده ، و این کتاب از جمله ارکان و اساطین ادبیات انگلیسی در قرن هجدهم بشمار می‌آید .

در نظر بنده تقی‌زاده شایسته آنست که موضوع چنین شرح حالی بشود. مدت سی و سه سال (از اواسط ۱۳۰۳) که بنده شخصاً او را شناخته و با او اکثر اوقات حشر و نشری داشته‌ام آراء و عقاید و قضاوت‌های او را در امور، حکایتهای شیرینی را که خوانده و دیده و شنیده است و نقل می‌کند، نکات نخبه پر معنی و بجائی را که بر حسب هوش تیز و تجربه سالیان و سنجش حکیمانه ادراک کرده است و می‌گوید، چنان یافته‌ام که اگر شخصی آنها را میتوانست جمع آوری و با اوضاع و احوالی که مناسب مقام و مقتضای وقوع بایان و ادای آنها بوده است توأم آن‌دوین کند یقیناً کتاب خواندنی و مفید و لذت بخشی میشد.

مؤلف زندگانی جانسن ادیب و نویسنده خوبی بوده است و از قراری که نقادان ادب درباره او اظهار رأی کرده‌اند همواره حقیقه گفته جانسن نیست که در کتاب خود روایت کرده است، بیدتر شاید سخنانی باشد که دلش می‌خواست جانسن گفته باشد، و بفکر خود او رسیده بوده است، و آنها را از قول جانسن گفته است. در مورد او این کار آسان بود، چونکه جانسن حرف و نکته سنج و بذله‌گو و نقاد بود، و بعد از آنکه کتاب لغت بزرگ خود را نوشت و برای او مستمری سالیانه‌ای از جانب دولت برقرار گردید دیگر چندان کار عمده‌ای نکرد و غالب وقت خویش را به نشستن در یکی از میخانه‌های معروف لندن و حرف زدن گذرانید و کسانی که میخواستند او را ببینند و گفته‌های او را بشنوند بآن آبجو فروشی می‌آمدند و گرد میزی که وی کنار آن نشسته بود حلقه میزدند و گاهی نکته‌های یا سؤالی ایراد و طرح می‌نمودند و از آراء و نظرهای متقن او دقت و حسن ذوق و موشکافی و طبیعت بشرشناسی او تمتع می‌بردند. اینها دائماً در آمدورفت بودند و تغییر می‌کردند، و یگانه کسی که همیشه ملازم جانسن بود بازول Boswell بود. وقتی که بازول می‌گوید من بد کتر گفتم، یا فلان کس گفت، که قربان، آیا چنین و چنان نیست، یا چه می‌گوئید در باب این سخن که در کتاب فلانی آمده است، و بد کتر چنین و چنان جواب داد، کسی نبود که بگوید این طور نبود. خاصه اینکه مستر بازول سبک و اسلوب سخن گفتن و قضاوت کردن و نکته‌سنجی د کتر را خوب تتبع کرده بود و چنان ادای مطلب می‌کرد که آشنایان

باسلوب و شیوهٔ جانسن آنرا غریب و باورناکردنی تشخیص نمی‌دادند و بزهدن ایشان مطابق واقع می‌آمد.

در مورد تقی‌زاده اولاً لازم نیست که شخص نویسنده دارای قوهٔ ابداع باشد و از قول او چیزی نقل کند که او نگفته است. همین قدر که آنچه واقعاً از او شنیده یا در یکی از نامه‌ها یا مقاله‌ها یا کتابهای او آمده است نقل کند همان منظور حاصل خواهد شد. ثانیاً بسیاری کسانی که بانقی‌زاده محشور بوده‌اند و در جلسات هفتگی منزل او یا در محافل عمومی اقوال و حکایتهای او را شنیده‌اند، و شاهد و ناظر بوده‌اند که در باب فلان مطلب چه اظهار عقیده‌ای کرده است. سخنانی که در جلسات علنی مجلس شورای ملی و مجلس سنا گفته است در صفحات صورت مجلس ضبط و غالباً چاپ شده است، مقالات او در مجلات کاوه و آئینده و تعلیم و تربیت و یغما و جراید بومیّه متعدد همه در دسترس همه کس قرار گرفته است. کمتر ممکن است که قولی از چنین کسی نقل کنند که دروغ باشد و باور بچسبید. اکاذیبی که در جراید دست چپی و بعضی دیگر از روزنامه‌ها، یا در نطقهای ایراد شده در مجلس، یا در بعضی از کتابهای نا معتبر و تألیف اشخاص نامعتبر، دربارهٔ او بقالب زده‌اند از آن رسواتر است که شایستهٔ اعتنا باشد. اسباب کار همه جمع است، مقتضی موجود و مانع مفقود.

آنچه ناقص است فقط یک چیز است: آن نویسندهٔ باعتمتی است که بنشیند و اینها را جمع آوری نماید و آنچه را که بگوش او رسیده است روی کاغذ بیاورد، و چند سالی کار کند تا چنین کتابی بفارسی تألیف نماید که مسلماً کتابی شیرین و جذاب و سودمند خواهد شد.

در مدت ده روزی که اخیراً در شهر مونیخ (بمناسبت انعقاد کنفرانس بین‌المللی مستشرقین و جمع آمدن ما همه در آن شهر) در خدمت تقی‌زاده وقت می‌گذراندم و با دوستان و همکاران ارجمند خود آقایان دکتر یارشاطر و دکتر معین و عباس زریاب خوئی و ایرج افشارگرداگرد این «بنیان» می‌نشستیم و با او و بین خود بحث میکردیم و آراء و اقوال او را می‌شنیدیم و استحکام نظریات متقن مبتنی بر تجارب طولانی و بینش تیز او را بر عیان می‌دیدیم، مگر در بخاطر من آمد که ای کاش این سخنهای گفتگوها

ضبط میشد و جائی منتشر می شد .

از مونیخ به ژنو رفتم و با نویسندهٔ صاحب ذوق مقتدر آقای سید محمد علی جمالزاده چند روزی معاشر بودم و از مهمان نوازی او متنعم میشدم و از سخنان لطیف او ممتع می گشتم . بسیار از تقی زاده سخن گفتیم و حکایتها در حق او از جمالزاده شنیدم که باز مرا بفکر آن آرزویی انداخت که در مونیخ بخاطرم خطور کرده بود . از سویس بآلمان باز گشتم و يك دو هفته ای فراغت حاصل بود و بتحریر چند مقاله ای برای مجلهٔ یغما در موضوعهائی که همیشه مورد علاقه ام بوده است اشتغال داشتم . در این میان اندیشیدم که آقای تقی زاده را در مونیخ موقعی ترك كردم که عازم امریکا بود و بنا بود که شش ماهی در ایالات متحده بسر ببرد و در دانشگاه کلمبیا در باب ایران و تاریخ آن و سرگذشت علوم دقیقه در عمالك اسلامی کنفرانسها و خطابه ها و درسها بدهد . مدتی خواهد گذشت تا باز او را ببینیم . محضر او را با یاد آوری سخنان او باید بخاطر نگه داشت . کس دیگر الآن نمی شناسم که آهنگ ثبت و تدوین احوال و اقوال تقی زاده و بالخصوص مضامین مذاکرانی را که اخیراً این ما پیش آمد داشته باشد . چه زیان دارد اگر الحال که آن مباحثات در ذهن من هنوز تازه است و شاید چیزی از آنها فراموش نشده باشد همه را بروی کاغذ بیاورم . مگر نه تقی زاده می گوید که « در قدیم گفته بودند العلم صید و الكتابة قید ، اما من امروز می گویم « العلم صید و الكتابة والطبع والتجلید قید » ؟ پس بالفعل باین کار آغاز کنیم و آنچه را که تحریر شود از برای طبع و نشر خدمت مدیر روشن ضمیر مجلهٔ یغما بفرستیم . مانند کتاب بازول نخواهد شد چون که من با او همسری نتوانم کرد ، ولیکن موضوع کار من بهتر و جالبتر است و شاید بتوانم چیزی خواندنی بقلم در آورم .

مطلب هر چه باشد و با تقی زاده مورد بحث شود اگر در آن نیندیشیده باشد عموماً ساکت می نشیند و گوش میدهد . ولی اگر از موضوعهائی باشد که حاضر شود در آن سخن بگوید تا چیزی نگفته است انسان حدس نمی تواند بزند که در باب آن چقدر اندیشیده و اطراف و جوانبش را سنجیده است .

موضوع فارسی فصیح در قبال فارسی عامیانه و فارسی جراید ، موضوع دشمنی

آقایان « فلان و بهمان و چه چیز و اینها » با کلمات و لغاتی که در زبان فارسی از زبان عربی گرفته شده است و سعی در بیرون کردن آنها از فارسی و ایجاد انشائی مصنوعی و بی مزه بنام پارسی سره، و امثال این موضوعات همواره مورد علاقه تقی زاده بوده است و از همان زمان جنگ جهانی اول که در برلن روزنامه کوه را تأسیس کرد، یعنی درست چهل سال پیش ازین بلکه بیشتر، همواره در این ابواب اندیشه کرده (۱) و مقالات نوشته و کوشش کرده است که اهل قلم بحفظ اصول و قواعد اساسی زبان فصیح فارسی مقید باشند و لسان شعرا و ادبای بزرگ را که بیش از هزار سال است که پایه استواری پیدا کرده و هم بسیار بگوش شنونده شیرین و خوشایند است و هم در دست کسی که در آن کار کرده و آن را کما ینبغی یاد گرفته باشد زبانی غنی و قادر بر افاده مرام و تفهیم و تفهم و ادای هر نوع معنی و بیان هر مقصود است محفوظ بدارند و پیرمیزند از تمایلات افراطی که جز تشنیت آراء و تزلزل جوانان بی گناه که در راه آموختن و فرا گرفتن و ترقی کردن سعی می کنند نتیجه ای ندارد. بجای این کار بهتر آنست که این فارسی فصیح را وسیعتر کنیم و بر عدد لغات و اصطلاحات آن بیفزائیم و الفظی را که برای بیان معانی و مفاهیم علمی و فنی و فلسفی و هنری در این دنیای جدید بآنها احتیاج پیدا شده است بنحوی که ملائم و متناسب با زبان موروثی ما باشد بسازیم و بگیریم و دنباله مجاهدات چندین قرن را در غنی کردن این زبان رها نکنیم.

وقتی در محضر تقی زاده ازین مطالب بحث شد. یکی گفت من نمی فهمم چگونه میشود که یکی همه کار خود را زمین بگذارد و بجای اینکه سعی در توسعه معلومات خود و اطلاعات شاگردان خود کند يك چادر و چاقچور آهنی و يك كفش آهنی و يك عصای آهنی برداشته شصت سال تمام بجان این کلماتی بیفتد که یازده قرن است هر چه ایرانی و فارسی زبان آمده و رفته است و هنوز زنده است آنها را وسیله فهماندن مقاصد خویش کرده است و می کند. آخر چرا باید اینها را بیرون کرد؟ گناه اینها چیست غیر از اینکه بقدر استعداد و استطاعت خود مقصد و مراد فارسی

(۱) مقالات تحت عنوان فارسی فصیح و فارسی خان والده، یا شعر فصیح و شعر کربلائی و شعر استانبولی در مجله کوه از آن جمله است.

زبانان را بیان کرده اند؟ مگر از اینکه در زبان ما لغات یونانی و سریانی و هندی و مغولای و ترکی و فرنگی وارد شده است و ما بکار میبریم ما یونانی و سریانی و هندی و ترک میشویم یا زبان ما با زبان مغول و فرنگی مشتبه می شود تا از استعمال لغات مأخوذه از عربی خدای نا کرده کسی ما را عرب گمان کند و زبان ما را با زبان عربی اشتباه نماید و عرب این زبان را بدون اینکه خوانده و یاد گرفته باشد بتواند بفهمد و ما زبان عربی را بدون اینکه مخصوصاً تحصیل کرده باشیم بتوانیم بفهمیم؟ کجای این چیزی که بنده عرض کردم عربی بود و چرا آقایان فلان بدستار و چه چیز و اینها نمی توانند بینند که ما قادر ببیان مطالب خود هستیم و دائم بجان ما افتاده اند که ما را مثل خود گنگ و ابکم کنند و لسانی کج و معوج و ناجور و ناخاموش نمایند که قادر ببیان مطلبی نباشد جز يك مشت افکار محدود و منحصر؟ اگر با لغات اجنبی بطور کلی دشمنی داشتند می شد اسمی بر آنها گذاشت مثل لفظ اروپائی Purists (که لابد بزبان کج و معوج ایشان « پاکیزگیان » باید گفت)؛ ولی از میان این هزاران هزار لغت که از السنه خارجه ما گرفته ایم یا وارد زبان ما شده است و هنوز هم می شود يك دسته بخصوص را بدشمن داشتن اختصاص دادن و سوزن و سنجاق و لنگه کفش برداشتن و بجان آنها افتادن و مردم را از آنها ترسانیدن چه معنی دارد؟ هفتصد سال پیش ازین مترجم با سواد با ذوقی که رسایل اخوان الصفا را از عربی بفارسی می آورده است در ابتدای رساله هیولی و صورت مشهور بسمع کیان نوشته است «بزرگان حکما لفظها نهاده اند که اگر دیگران خواهند که لفظی دیگر بجای آن بنهند یا عبارتی که نه درخورد آن باشد بتفسیر آن بیاورند هیچ مزه ندارد، چنانکه لفظ جوهر و عرض و هیولی و اسطقس (یا استقص) و امهات و ارکان و عناصر و اخشیج، که بجای این لفظها اگر چیزی دیگر بنهند ناخوش آید یا خود کثر آید». امروز هم مترجم با ذوق با سواد خوش قریحه دیگری مثل منوچهر بزرگمهر در ترجمه رساله « لغت و حقیقت و منطق » از انگلیسی بفارسی که در مجله سخن منتشر می شود بدون يك ذره تصنع همان زبان هفتصد هشتصد سال پیش را باضافه الفاظ و تعبیرات و اصطلاحات تازه تری موافق و مناسب این زبان و بمقتضای افکار جدید اروپائی بکار می برد، و کسانی که با مطلب

آشنائی دارند و زبان فارسی میدانند آنرا می فهمند و چیز یاد می گیرند . حالا بیایید و خودرا مقید باین کنید که لغات و کلمات مأخوذ از عربی را از این ترجمه بیرون کنید و سعی کنید بجای آنها مثل آقای سهیل افغان حتماً کلماتی بگذارید که اصل آنها فارسی بوده است . باید از ترجمه صرف نظر کنید ، زیرا که این کار ممکن نیست و بزبان پهلوی و پارسی ساسانی که نمی شود هیچ ، کلمات هشت هزار گانه شاهنامه و لسان زاد المسافرین ناصر خسرو و دانشنامه ابن سینا و حتی درة التاج ملا قطب را بمدد بگیرد هم نمی شود ، بحضرت عباس نمی شود ، مگر چیز حشلمحفی .

دیگری گفت دشمنی آقایان فلان و بهمان و چه چیز و اینها با لغات و الفاظ عربی الأصل علتی غیر از این ندارد که اینها را یاد نگرفته اند و نمی دانند و نمی توانند یاد بگیرند .

دیگری گفت در جاهلی و بیسوادی آقایان فلان و بهمان و چه چیز و اینها شکی نداریم ولی عداوت آنها با لغات عربی ممکنست علت و منشأ دیگری هم داشته باشد کاملاً شخصی و فردی ، مثلاً اینکه شاید در جوانی درس زمینی از اراضی عرب نشین مثل بیروت یا بغداد بوده باشند و با عرب زد و خوردی کرده باشند و عربها با آنها کتک مفصلی زده باشند ، و از آن سر بشد اینها با هر چه عرب و عربی است از قوم و دین و لغت گرفته تا عامه و تعلیم خصومت پیدا کرده باشند .

دیگری گفت خیر آقایان ، مخالفت آقایان فلان و بیستار و چه چیز و اینها با لغات عربی که امروزه در زبان فارسی رایج و متداول است از شایبه دشمنی خصوصی مُبّرّا و منزّه است و فقط از لحاظ تاریخی و ملی است که با این کلمات عداوت می ورزند ، و مربوط باینست که در ۱۳۶۵ سال پیش ازین عربها برای ترویج دین باین سرزمین حمله بردند و در نتیجه این هجوم شهرها در طی سالها ویران شد و مالها بگارت رفت و زنان و مردان باسارت رفتند و دین و دولت برباد رفت و دوست سال طول کشید تا دولت های مستقل ایرانی بوجود آمدند و در قبال عرب مقاومت کردند ، ولی در آن مدت معاشرت با عرب کار خودرا کرده بود و دین اسلام همه جا را گرفته بود و مبلغی از الفاظ پهلوی و پارسی فراموش شده بود و لغات تازی جای بسیاری از آنها را گرفته

بود و زبانی نو بوجود آمده بود که تا امروز ادامه یافته است. کینه چشم را کور و مغز را منگ می کند. اینها دیگر فکر نمی کنند که هر چه امروز نسبت بمشقی الفاظ که جز اصوات و حروف چیزی نیست اظهار نفرت و انزجار نمایند و بکوشند که آنها را از نوشته و گفته ایرانیان خارج کنند آن وقایع تاریخی سیزده قرن و نیم پیش ازین برگشتنی نیست. کاریست که شده است و گذشته است و کینه آنها را امروز بدل داشتن اثری ندارد جز اینکه انسان بدقلب و دشمن روی و مردم گریز میشود و زندگی را بر خود تلخ می کند و جنساً بدبین و بداندیش میشود. خنده بدل به زهر خند میشود. صورت کریه و نفرت انگیز می گردد. چنین آدمی مانند گاو عصارى و یابوی چهار چرخه کش که چشم بند پیش چشمش گذاشته اند از دنیا و مافیها و از گذشت زمان تغییرات اعصار و تزقیات و تحولات بی خبر می ماند و جز يك چیز دیگر هیچ نمی بیند: باید بهر قیمت شده است با عرب کینه ورزید، و چون دست ما بعرب نمیرسد با لغات عربی که از آنها بما رسیده و امروز مال خود ماست باید دشمنی کرد، بمرگ خود راضی بود تا ضرر صاحب باشد. باید پلیس زبان مردم شد، و بهر کس که بخواهد زبان را بصورتی که هست نگه دارد باو تهمت زد که میخواهد پلیس زبان مردم بشود، و میخواهد باحمله باین و آن برای خود شهرت تحصیل کند، و خیانت پیشه است، و دشمن وطن است، و قس علی هذا.

این سخنان را تقی زاده شنید، و وقتی که شروع بگفتن کرد همگی سراپا گوش شدیم، چون بدوق سلیم و سلیقه نیک و عقل منطقی و فکر عمیق او همه معتقدیم و از آرامی او و برافروخته نشدن و بی تعصب سخن گفتن او لذت می بریم و فرصت خوبی پیش می آید که حرارت جدال را فرو بنشانیم و اقوال سنجیده و معقول او را بسنجیم و فکر کنیم و بیاموزیم و بینا شویم.

تقی زاده گفت:

ایران، قبل از اسلام کمتر و بعد از آن بیشتر، معرض استیلاهای اقوام خارجی شده است، ولی بزرگترین استیلاها سه تا است: نخست تسلط یونانیان قریب صد سال مستقیماً، و قریب ۴۷۵ سال غیر مستقیم یا دوره نفوذ آن قوم در ایران (اگر چه در

قسمت اخیر آن یعنی دوره اشکانی سلطه سیاسی یونان وجود نداشت. دوم استیلای عرب و حکمرانی آنان در ایران بیش از دو قرن. سوم استیلای مغول و اخلاف آنها و دنباله آن که باز قریب دو قرن دوام داشت.

جای افتخار است که ایرانیان پس از همه این استیلاها استقلال مدنی و قومی و زبان و آداب خود را از دست نداده و پس از تیمور و اخلاف بلا فصل او، و مخصوصاً پس از ظهور صفویه، استقلال حقیقی پیدا کرده قد علم کردند.

تسلط یونانیان، با وجود طول مدت آن، نفوذ عمیقی در ایران نکرد و البته صدمه و لطمه‌ای کلی هم بایران نزد سلطه عرب بسیار اساسی بود و نفوذ فوق العاده عمیق و کلی و عظیم و مؤثر در تمام شؤون سیاسی و اداری و اجتماعی و مدنی و فرهنگی و آئینها و رسوم زندگی اجتماعی ایران نمود بحدی که کمتر استیلائی در تاریخ این اندازه نفوذ استعجاله آمیز داشته و شاید نفوذ روم در ممالک غربی اروپا قابل قیاس با آن باشد. با صرف نظر از احساسات قومی که در عصر اخیر بسیار در افکار متجددین نفوذ پیدا کرده، اگر بدید انصاف نگریده شود می‌توان گفت تسلط مسلمین عرب صدمه جبران ناپذیر و نامطلوبی بایران نزد، زیرا که اگر چه آن استیلا سلطنت بومی چهارصد ساله را بر انداخت و دین قدیم را هم ضعیف ساخت در عوض آئینی نو دارای محاسن بی شمار و اصول عدالت و قوانین منظم آورد، و انتشار اسلام در ایران روح تازه و ایمان قوی تر دمید که دو مایه مطلوب بزرگ نیز بر اثر آن باین دیار آمد: یکی زبان فوق العاده غنی و پرمایه و وسیع و کامل یعنی عربی بود که می‌توان گفت وسیعترین و غنی‌ترین السنه عالم است اگر شکل متأخر بعضی زبانهای بزرگ اروپائی و ژاپنی را که از دوسه قرن باین طرف تکامل و وسعت پیدا کرده‌اند بحساب نیاوریم و زبان عربی قرن سوم تا یازدهم را باحالت آن زبانها با السنه دیگر در آن اعصار مقایسه کنیم شاید زبان لاتینی و سانسکریت و چینی که من از آنها اطلاع کاملتری ندارم نیز از بعضی جهات در وسعت و توانگری با آن قابل قیاس باشد ولی بهر حال گمان نمی‌رود وسیعتر از عربی باشد. این زبان پرمایه و عالی و کامل و فصیح وقتی که بایران آمد و بتدریج بازبان لطیف و نغز و دلکش آریائی و متمدن ایرانی ممزوج و ترکیب شده

جوش کامل خورد و بوسیلهٔ سنموران بزرگ ایرانی قرون چهارم و پنجم و ششم و چند قرن بعد از آن سکهٔ فصاحت کم نظیر خورد برای مازبانی بوجود آورد که لایق بیان همهٔ مطالب گردید و نمایندهٔ درخشان آن سعدی و حافظ و ناصر خسرو و امثال آنها هستند، و اگر این ازدواج میمون و مطلوب بین این دو زبان یعنی زبان فوق العادهٔ غنی و کامل عربی و زبان شیرین و دلنواز و لطیف فارسی واقع نشده بود گمان نمیکنم ممکن بود ما چیزی باین فصاحت در دست داشته باشیم نظیر سرودهای سحر سعدی - مثلاً در حکمت و اخلاق :

بنی آدم اعضای یکدیگرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی ب درد آورد روزگار
 نماند دگر عضوها را قرار
 تو کز میخنت دیگران بی غمی
 نشاید که نامت نهند آدمی
 یا حکمت :

گر هنری داری و هفتاد عیب
 دوست نبیند بجز آن یک هنر
 یا نکتهٔ فلسفی الهی مانند :

این مدعیان در طلبش بیخبرانند
 کان را که خبر شد خبری باز نیامد
 یا در نصیحت بعدالت که من فوق العادهٔ مجذوب آن هستم آنجا که میگوید :
 چنان خُسب کاید فغانت بگوش
 اگر دادخواهی بر آرد خروش
 که نالد ز ظالم که در دور تست
 که هر جور کومی کند جور تست
 نه سگ دامن کاروانی درید
 که دهقان نادان که سگ پرورید
 تا آنجا که گوید :

بگوی آنچه دانی که حق گفته به
 یا چنانکه گوید :

چو دشمن خسر روستائی بر د
 معالف خُرش بر د و سلطان خراج
 یا اشعاری مانند :

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند
 جهان جوان شدو باران بمیش بنشستند

الی آخر ، یا قصایدی چون :

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار
که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار
وصدها ابیات و اشعار دیگر وی . یا نظیر سرودهای حافظ ، مثلاً :

آئینه سکندر جام می است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
یا این بیت :

چنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
یا این بیت :

بصبر کوش توای دل که حق رها نکند
چنین عزیز نکینی بدست اهر منی
و ابیات بی شمار روح نواز و حکیمانه دیگر . یا نظیر رباعی ختّام که گفت :
آنان که محیط فضل و آداب شدند
در جمع علوم شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

و بسیاری رباعیات حکیمانه دیگر وی . یا نظیر کلام ناصر خسرو که گوید :

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی
یکی نیز بگرفت خنیاگری را
تو درمانی آنجا که مطرب نشیند
سزدگر بی‌ری زبان جری را
بنظم اندر آری دروغ و طمع را
دروغست سرمایه مر کافری را
پسندیده است با زهد عمار و بوذر
کند مدح محمود مر عنصری را
من آنم که در پای خوگان نریزم
مر این قیمتی در لفظ دری را

و هکذا نغمات عاشقانه و سخنان حکیمانه سخنوران معروف دیگر ایران

که بدشمار است و می توان از آنها هزاران سخن از نظم و نثر برگزید .

مقصود آن بود که بدون مایه و کیمیای عربی وثر کیب لطیف آن با فارسی

کمان ندارم چنین جمله‌های مرّصع و قشنگ و شیفته کننده در زبان پهلوی با امتزاج

آرامی آن یعنی هزوارش ممکن میشد ، و اگر در این اواخر زبان عربی مورد کم

لطفی شعوبیان این عصر و بعضی سیاسیون ملت پرست شده که این احساسات ممدوح را

بدبختانه داخل هر چیزی از علم و ادب می کنند باید بیاد بیاورند که دیری نیست

که بزرگترین شاعر سخن سنج و ستون جاودانی زبان فارسی یعنی خواجه حافظ در اواخر قرن هشتم گفته :

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است

زبان خموش ولیکن دهان پراز عربی است

لغات عربی در فارسی دری همان مثال کلمات فرانسوی و لاتینی الاصل است در زبان انگلیسی، و البته آقایانی که عارفتر از بنده بآن زبان هستند تصدیق خواهند فرمود که اگر يك مقاله فصیح انگلیسی را از آن لغات که بر اثر استیلای رومیها و نورمانها داخل آن و عارض بر آن شده است عاری سازند و با اصطلاح نوظهور ما «انگلیسی سره» بنویسند آن مقاله مثل گلستان سعدی سره شده یکی از هوسکاران پنججاه سال قبل (که گویا مرحوم مدیح الملک بود) می شود که یکی از قطعات آن این بود :

گلی خوشبوی در گرما به روزی رسید از دست بر جسته بدستم

بدو گفتم که مشکي يا تبسكو که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم پن دمانی با گل نشستم

رسائی همنشین در من نشان کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

در زبان انگلیسی نه تنها لغات فرانسوی بلکه صدها جمله و تعبیرات لاتینی هم در نوشته های فصیحی آن زبان جاری است مانند Vice Versa و نظایر آن چنانکه در فارسی فصیح هم صدها جمله معروف عربی داریم که باعث حلاوت و پر معنی شدن کلام شده، مانند خیر الامور اوسطها یا الایم فالایم، که فارسی سره آن سطری بدشتر می شود. سعدی گوید :

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما

باری، عرض کردم با انتشار اسلام در ایران دو مایه بزرگ مطلوب بدیاری ما

آمد که اولی زبان وسیع قوم آورنده اسلام بود. دیگری علوم و معارف و تمدن

بسیار عالی و فوق العاده پر مایه ای بود که بوسیله ترجمه های کتب یونانی و سریانی

هندی بزبان عربی در شرق اسلامی و قلمرو خلافت شرقیه از اواسط قرن دوم تا اواخر

قرن سوم بین مسلمین آشنا بزبان عربی و بالخصوص ایرانیان انتشار گرفت. مدارج

این علوم و فنون و عظمت آنها بقدری تصوّر نا پذیر است که عادةً کمتر کسی از ما (و شاید حتی پنج درصد از فضایل مملکت) بطور جامع و محیط بآن توجه یا اطلاع کافی داشته. از اقیانوس بی کران علوم و فنون و آداب و حکمت یونانی نسبتاً کم کتابی که در قرن دوم موجود بود ماند که مسلمین ترجمه نکردند... کافی است دو کلمه گفته شود که از مترجمینی که عده آنها زیاد است تنها حنین بن اسحق متوفی در سنه ۲۶۰ طبق فهرستی که خود نوشته، آن هم ۱۸ سال قبل از وفات خود، معادل ۱۲۹ کتاب از جالینوس در دست داشته و تا آن وقت ۳۹ عدد از آنها را عبری ترجمه کرده بود، و ثابت بن قره متوفی در سنه ۲۸۸ هم از مترجمین نامدار بود که ابن ابی اصیبعه بیش از ۱۳۰ کتاب بار نسبت میدهد و هنوز ۵۱ کتاب از آنها در دستست. همچنین اسحق بن حنین و قسطابن لوقا و بسیاری دیگر. مشوقین این مترجمین خلفای عباسی و وزرای آنها بودند، و چنانکه گفته شد کمتر کتابی در هر علم ماند که ترجمه نشده باشد مگر کتب اساطیری و تئاتر و داستانها مانند ایلیاد هومر و غیره. يك مستشرق عالم انگلیسی گوید که از کتب علمی قرون اولای اسلام حتی يك درصد امروز باقی نمانده. و يك عالم انگلیسی دیگر بنام ویتینکتون گوید « فعالیت عجیب علمی مسلمین در حیرت انگیز بودن کمتر از فتوحات حیرت بخش آنها نبود ». یکی از قیاصره روم یعنی بیزانس خیلی متعجب شد وقتی که دید از جمله شرایط صلحی که « وحشیان » غالب (یعنی مسلمین) برومیان تحمیل کردند حق جمع آوری و خرید نسخه های کتب یونانی بود و از اینکه يك نسخه مصوّر کتاب دیسکوریدس (مفردات ادویه) بهترین هدیه ای بود که او بیک امیر مسلم توانست اهدا نماید.

ادوارد براون مستشرق معروف و عالی مقام انگلیسی در کتاب تاریخ ادبی ایران خود گوید که « من بسهم خود فقط می توانم بگویم در حالی که قدر و قیمت قرآن در نظر من هر چه بیشتر آن را مطالعه میکنم و سعی میکنم روح مطالب آن را دریابم زیادتر میشود مطالعه اوستا جز برای مقاصد لغوی و اساطیری و نظایر آن، آن هم بمنظور مقایسه فقط موجب دلزدگی و سیری میشود. بنده نیز میخواهم حرف آن استاد را تکمیل کرده عرض کنم که همین معنی از مقایسه قوانین و اصول

و نظم مدنی و اجتماعی مدون در کتاب پهلوی دادستان دینیک که در دست هست و در واقع مشتمل بر قوانین مدنی زردشتی عهدساسانیان است بافقه اسلامی (قسمت معاملات) و مخصوصاً کتب قوانین مدنی اسلامی مثلاً کتاب مفید و جامع معالم القربة فی أحكام الحسبة ظاهر میشود.

در این باب قدری سخن دراز شد ولی مطلب خیلی مهم بود و غفلت عامه از آن موجب لزوم تذکر آن شد، و میتوانم در همین يك باب ده برابر آنچه عرض کردم با نام و نشان سخن بگویم.

اگر از میزان عظیم ترجمه‌های یونانی و هندی عبری اطلاع عمومی کم است شاید از ترجمه لاتینی و عبرانی آن کتب علمی عربی اطلاع باز کمتر است، و کمتر کسی خبر دارد که نهضت جدید ممالک مغرب زمین یعنی اروپا چه اندازه مدیون ترجمه‌های بی‌شماریست که اروپائیان از اواخر قرن پنجم تا قرن هفتم و هشتم از عربی بلائینی کردند، و کمتر کتابی از تألیفات مهم مسلمین یا ترجمه‌های عربی از یونانی باقی ماند که ترجمه نشده باشد، و اینک بسیاری از نسخه‌های اصلی کتب یونانی که بکلی از میان رفته در ترجمه عربی یا در ترجمه لاتینی از عربی بدست ما رسیده است. بر اثر آن ترجمه‌های عربی از یونانی علم و حکمت و همه فنون چنان در ممالک اسلامی و مخصوصاً در ایران رواج گرفت که هزاران علمای نامدار مانند ابن سینا و فارابی و بیرونی و محمد بن زکریای رازی (بزرگترین طبیب اسلامی) و غیر هم باده هزاران تألیفات مهم (البته ۹۹ درصد عبری) بظهور آمدند و تمدن خیلی درخشان اسلامی قرون ۲ تا ۷ که شاید پس از یونان و روم بزرگترین و عالیترین تمدن دنیا بود بوجود آمد. يك عالم سوییسی فهرستی فقط از منجمین و ریاضیون اسلام قبل از قرن دهم مرکب از ۵۲۸ عالم و مشتمل بر حالات و اسامی کتب آنها ترتیب داده است و از زمان تألیف کتاب او در سنه ۱۹۰۰ مسیحی تا حال نیز عده زیادی دیگر از کتب اضافه بر آنچه او ذکر کرده است بدست آمده. کتب طبی از کتب نجومی هم بیشتر است. جای افسوس است که کتب تاریخی ما بیشتر از تاریخ سیاسی و آمدن يك پادشاه و رفتن دیگری یا جنگها و تفییر دولت‌ها خبر میدهند، و از تاریخ اجتماعی و

مذهبی و فرهنگی و اقتصادی و عادات و آداب کمتر اطلاع بدست می آید و از سهم مهمی که معتزله و تصوف و انقلابات مذهبی و ملی در تاریخ ایران و اسلام داشته اند معلومات وافی بدخلخواه بدست نیست، ورنه تاریخ اسلامی ایران و سهم و ایرانیان در تمدن اسلامی بیشتر روشن میشد.

سخن آقای تقی زاده باینجا رسیده بود که چای آوردند، و ما درحینى که با اشتیاق مالا کلام انتظار شنیدن تتمه کلام او را داشتیم به تر کردن گلو مشغول شدیم. در آن میان یکی از ما که بی اندازه مقتون این گفتار سودمند و لذت بخش شده بود خودداری نتوانست و این نکته را ایراد کرد که: با چنین مقامی که تمدن اسلامی یعنی تمدن نیاکان ما داشته است و چنین خدمتی که از راه زبان عرب و دین اسلام بما و دنیا شده است آیا تعجب ندارد که چندتن بی مایه سبک مغز دشمن روی بخاطر اینکه هزار و سیصد و شصت سال پیش ازین شهرهای طیسفون و نهاوند و همدان و چند تای دیگر معرض تاخت و تاز و غارت شده است امروز از تمامی فضایل و محاسن آن دوره چشم پوشیده همین قدر بکینه و رزى بالفاظی که ساخته این تمدن عظیم است دل خوش کنند و از میرزا رضاخان بگشروی غزوینی و میرزا ابوالقاسم خان آزاد و مراغهای و امثال آنان متابعت نمایند و ما را بتقلید شیوه صد در نشر و صد در بندهشن و چهارچمن و آئینه آئین مز دیسنی دعوت کنند؟

همینکه از صرف چای فارغ شدیم و قوری و فنجان و کتری و بشقاب و صینی و قنددان را بردند و سیگار کشها سیگار خود را با آتش کبریت یافتند روشن کرده بر لب نهادند تقی زاده گفتار خود را چنین ادامه داد:

انقلاب عظیم سوم در تاریخ ایران که از حیث شامت و خسارت و تخریب تمدن نه تنها بزرگترین فاجعه و حادثه و وحشت انگیز تاریخ ایران است بلکه اعظم بلا یا و نکبتها و حوادث هولناک تاریخ دنیا توانش نامید استیلاى مغول است بر ممالک اسلامی و مخصوصاً ایران. این طوفان شرّ و فساد و تخریب که از اوایل قرن هفتم با آسیای غربی هجوم آورد در واقع قابل وصف نیست و جز قتل عام و ویرانی و اتلاف و افناء نتیجه ای نداشت، و اگر آثار تمدن اسلامی را بکلی محو نکرد، و با آنکه یاسای چنگیز جای

قرآن، و خونخواری آن قوم جای مهاد علم و ادب و دین را گرفت، دین و آداب اسلامی بالمرّه از میان نرفت، این محفوظ ماندن نسبی مدیون اسلام غازان خان (که عادلترین سلاطین اسلام بود) و مقاومت مصریان در عین جالوت و حفظ سوریه و مصر و بقية السيف ممالک اسلامی از استیلاي آن طاعون بشریت و تمدن بود.

بعد از چنگیز و هلاکو دوره انحطاط تمدن مملکت ما و بطور کلی تمدن اسلامی بود (اگرچه آغاز انحطاط تدریجی ولی طبیعی از قرن پنجم باین طرف کم و بیش ظاهر است). بعد از دوره مغول تا ظهور مبارک مشروطیت در ایران (که این اوقات قدر آن دارد مجهول میشود) آثار علم و تمدن کم و خیلی ضعیف پیدا است، و بجز ستاره‌های درخشانی پراکنده که جسته جسته در عهد تیموریان ظهور کردند از قبیل الغ بیگ و غیاث الدین جمشیدکاشی (ستاره شعرای علم ایران) و هنرمندان آن عهد و عصر بایقرا و نقاشان و صنعتگران عهد صفوی (اگر چه علم و ادب در این عهد خیلی متروک بود و جلوه‌ای نداشت) چیز قابلی لایق ذکر وجود نداشت.

این دوره انحطاط اخیر و مخصوصاً دو سه قرن آخری برای ما خیلی خیلی گران تمام شد و حتی از بعضی جهات از صدمات و استیلاي وحشتناک اقوام خارجی در اعصار قدیمتر نیز نتایج آن وخیمتر بود، چه این دوره مصادف شد با پیدایی مغرب زمین و نهضت عظیم در اروپا از رنسانس باین طرف و ترقیات علمی فوق العاده و سریع در آن نواحی و بوجود آمدن تمدنی حتی بالاتر از تمدن یونان قدیم. و هر چه آن اقوام غربی در مدنیت و ترقی مادی و معنوی بالاتر رفتند بهمان نسبت ما در درکات پستی و جهل و بیخبری و مخصوصاً تعصبات جاهلانه و استیلاي خرافات و دوری و احترام از ملل متمدن پائین تر رفته خود را پاک منحصر بفرد و باقی دنیا را نجس شمردیم. داستان این انحطاط افراطی عصر اخیر هم حزن انگیز است و هم بر همه معلوم است؛ لذا بشرح تفصیلی آن حاجتی نیست. از مغلوبیت عظیم ایران در جنگهای با روسیه در قرن گذشته مختصر نکانی برای متفکرین ایران که عده آنها بغایت کم و نادر بود دست داد، لکن دوره بیخبری سلطنت خود کامانه محمد شاه و ناصر الدین شاه و قبل و بعد آن هفتاد هشتاد سال مارا در ظلمت محض و جهالت عمیق و ذلت عظیم و فقر و

بی‌سامانی نگاه داشت و در این مدت فقط تخم‌های خیلی خیلی کوچک و ضعیف شروع بافش‌انده شدن کرد که نمو آنها بغایت بطیء بود. آغاز اصلاحات میرزا تقی خان بزدوی سپری شد و از مساعی بعضی اصلاح‌طلبان که دسته دسته آنجا و اینجا بعمل می‌آمد اثر نمایان و سریعی ظهور نمی‌کرد. این داستان که مقدمه آن با بعضی جراید فارسی منتشر در خارجه و کوششهای میرزا ملکم خان و سید جمال‌الدین افغانی و طالبوف و غیرهم و جنگ روس و ژاپون و انقلاب اول روسیه شروع میشود و بطلوع مشروطیت در سنه ۱۳۲۴ قمری منتهی میگردد خود حکایتی است طولانی و شاید دلکش. اما بالفعل همین قدر بس است... از طول کلام معذرت می‌طلبیم.

همینکه گفتار تقی‌زاده بیان رسید جملگی مدتی خاموش بودیم و در باره آنچه برای ما گفته بود فکر میکردیم. بسیار پیش از آنچه توقع کرده بودیم برای ما گفت و بسنگ تمام بيمود. نه تنها جواب آن سخنان ما و اعتراضات و سؤالات مندرج در آنها را داده بود علت پیدا شدن تعصبات خام جاهلانهای راهم که ما از آن شکایت کرده بودیم بیان کرده بود.

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

ماینس، چهارم مهر ماه ۱۳۳۶

مجتبی مینوی

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم رایانه